



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (۱۸) وَلَا تَكُونُوا

كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۲۰﴾

راه نجات از خطر گروههای یاد شده را قرآن کریم معرفت نفس و نظر به حال نفس می‌داند. اینکه فرمود: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ سؤالی می‌ماند که انسان در چه چیزی نظر کند؟ ناظر مشخص است «منظور له» مشخص است؛ اما منظور چیست، در چه چیزی نگاه کند؟ فرمود: منظور آن ﴿مَا﴾ است که ﴿مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾؛ این ﴿مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ که منظور است و سعادت و شقاوت را او تأمین می‌کند خاطرات گذشته نیست تا انسان یادش باشد یا نباشد؛ بلکه درجات روحی خود شخص است که الآن حضور دارد و این با آیه ۱۰۵ سوره «مائده» تشریح می‌شود. قبل از اینکه به آن آیه ۱۰۵ برسیم که به منزله شرح این آیه است، آیه بعدی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ فرمود نباشید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و کیفری که خدا به آنها داد این بود که آنها را از یاد خودشان برده است.

در سوره مبارکه «بقره» آیه‌ای است که می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾؛ این ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ اصلی است به

عنوان شرط و جزا؛ - آیه ۱۵۲ سوره «بقره» - لذا این فعل مضارع مجزوم است؛ ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ یعنی اگر شما

به یاد من بودید من به یاد شما، اگر شما به یاد من نبودید من به یاد شما نیستم، این شرط و جزا. شرط که منطوق است در همین آیه ۱۵۲ روشن شد، ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾؛ مفهوم آن در سوره «توبه» تبیین شد که فرمود: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ که قبلاً هم این آیه خوانده شد آیه ۶۸ سوره «توبه» است که درباره منافقین می‌فرماید: ﴿وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾؛ این ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ تصریح به مفهوم همان جمله شرطیه است، ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾؛ مفهوم آن این است که اگر به یاد من نبودید من هم به یاد شما نیستم؛ یعنی اگر مرا فراموش کردید من هم شما را فراموش می‌کنم با توجه به اینکه نسیان حق محال است عقلاً و نقلاً که فرمود: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ این نسیان حق یعنی بی‌اعتنا می‌شوم نسبت به شما، شما را ترك می‌کنم. آن نسیان حق که عبارت از ترك بر اساس بی‌اعتنایی است، به این است که ما را از یاد خودمان ببرد، وگرنه ﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ با ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ سازگار نیست. خود این ﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ در کنار آیه نسیان است، می‌فرماید: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾؛ راه نسیان خدا هم این است که آنها را انسا می‌کند، نه اینکه نسیان یعنی فراموشی؛ بلکه نسیان یعنی انسا. نه اینکه خدا کسی را فراموش بکند؛ بلکه او را از لطف خود طرد می‌کند، چگونه او را از لطف خود طرد می‌کند؟ او را از خودش غافل می‌کند، وقتی او را از خودش غافل کرد، تمام مصائب را این شخص بر خودش وارد می‌کند، ولی نمی‌فهمد.

حالا از این به بعد ملاحظه می‌فرمایید آیاتی که درباره این گروه است لسانش چیست درباره همین منافقین می‌فرماید اینها به خودشان نیرنگ می‌زنند و نمی‌فهمند، به خودشان ستم می‌کنند و نمی‌فهمند، بر خودشان رنج وادار می‌کنند و نمی‌فهمند. در همین اوایل سوره مبارکه «بقره» آیه ۹ که فرمود: ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ بر اساس همین معیار است، فرمود اینها خودشان را فریب می‌دهند ولی نمی‌فهمند، چرا؟ چون خودشان از یادشان رفته است نمی‌دانند این خودشان‌اند. اگر کسی مال خودش را نشناخت و نمی‌داند این مال اوست خیال می‌کند برای بیگانه است، این را زیر دست و پای خود له می‌کند، نمی‌داند مال اوست؛

سرّ اینکه از این به بعد خدا می‌فرماید اینها به خودشان فریب می‌دهند ولی نمی‌دانند. ﴿وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ﴾

این لسان هم لسان حصر است؛ ولی ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ نمی‌فهمند که دارند به خودشان فریب می‌دهند، چرا؟ چون خودشان از یادشان رفته است نمی‌دانند این نیرنگ مستقیماً علیه جان خود آنهاست درباره «بُغی» هم آمده است که ﴿إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾ اگر درباره دنیا شما ستمکارید یا چیزی را می‌طلبید این به زیان شماست ولی نمی‌فهمید.

آیه ۲۳ سوره «یونس» هست: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾؛ عبارات این چنینی در قرآن فراوان است، اینها همه فروع آن اصل است؛ اگر کسی خودش را فراموش کرد، از این به بعد همه مصائب را بر خودش وارد می‌کند، ولی نمی‌فهمد. بنابراین آیه سوره محلّ بحث که فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ﴾ این روشن‌گر آیه سوره «توبه» است که فرمود: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾؛ خدا آنها را فراموش کرد، خدا آنها را فراموش کرد؛ یعنی خدا بی‌اعتنای به اینها بود اینها را از یاد خودشان برد و آیه سوره «توبه» به منزله تصریح به مفهوم جمله شرطیه‌ای است که در آیه سوره «بقره» است. در سوره «بقره» فرمود: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ مفهوم این شرط این است که «إِنْ لَمْ تَذْكُرُونِي لَمْ أَذْكُرْكُمْ» یعنی ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ راه نسیان حق را در سوره «حشر» مشخص کرد که عبارت از انسا است.

مطلب مهم آن است که به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این آیه ۱۰۵ سوره «مائده» به منزله شرح است و این آیه سوره «حشر» به منزله متن آیه سوره «مائده»، این است که فرمود شما خدا را فراموش نکنید که خود را فراموش می‌کنید که خدا شما را انسا می‌کند یا نظر کنید ببینید برای فردایتان چه چیزی فرستاده‌اید. آیه ۱۰۵ سوره «مائده» همه این متنهایی که در سوره «حشر» است آن را شرح می‌دهد که این آیه ۱۰۵ به منزله شرح است و تفصیل و آن آیه سوره «حشر» به منزله متن است و اجمال. آیه سوره «مائده» این است که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ این يك تفسیر

اجتماعی دارد که این را در مقام ثانی بحث ایشان متعرض‌اند. اصولاً از جامعه اسلامی قرآن به عنوان «أنفس» تعبیر می‌کند، نفوس تعبیر می‌کند؛ چون اینها يك واقعیت‌اند، می‌فرماید خودتان را اصلاح کنید به منزله نفس یکدیگرند که آن مقام ثانی بحث است ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾؛ یعنی به فکر اصلاح خودتان باشید، جامعه‌تان را اصلاح کنید که این تفسیر اجتماعی این آیه است که این را در مقام ثانی بحث قرار می‌دهند.<sup>۱</sup> اما آنچه که در مقام اول بحث قرار می‌دهند و مبسوطاً هم روی آن بحث می‌کند این است می‌فرمایند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾. قبل از اینکه به ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾ برسیم و قبل از اینکه به ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ برسیم یعنی ضرر کسی به شما متوجه نمی‌شود، بحث را از اینجا باید آغاز کرد که در این آیه سخن از ضلالت و هدایت است؛ یعنی بعضی گمراه‌اند، بعضی اهل هدایت‌اند، بعضی در راه‌اند بعضی بیراهه می‌روند این يك مطلب.

مطلب ثانی این است که ضلالت و هدایت بدون راه فرض ندارد، اگر راهی نباشد سخن از اهتدا و ضلالت نیست، اگر راه باشد سالک یا در راه است یا از راه خارج است، اگر در راه باشد که مهتدی است و اگر از راه بیرون باشد که ضال است. پس آیه ضلالت و هدایت دارد، اولاً؛ ضلالت و هدایت هم بدون راه نخواهد بود، ثانیاً.

مطلب ثالث آن است که ضلالت عدم مَلَكَة هدایت است نه اینکه دوتا جا در عالم باشد یکی راه ضلالت، یکی راه هدایت؛ بلکه یکی بیش نیست، سالک یا همین‌جا می‌رود یا اطرافش که راه نیست. این «ضَلَّ عَنِ الطَّرِيقِ» نه یعنی راه دیگر رفت؛ یعنی این راه را ترك کرد. اگر بزرگرایی باشد که انسان را به مقصد می‌رساند، سالک یا در این بزرگراه است یا در دو طرف حاشیه‌اش پرت می‌شود، این چنین نیست که آن پرتگاه راه باشد که اگر کسی در راه است با سلامت به مقصد می‌رسد و اگر کسی از این راه کنار رفت با دست و بال شکسته، ته درّه پرت می‌شود؛ لذا

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۶۲ - ۱۷۸.

گاهی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاَكِبُونَ﴾؛<sup>۲</sup> گاهی تعبیر به «نکب» است، گاهی تعبیر به «فسق» است و مانند آن، این هم سه مطلب.

مطلب چهارم این است که اگر راه هست مقصد هست ممکن نیست راه برای ابد باشد؛ چون وسیله ابدی که محال است راه باشد و مقصد نباشد آن راه نیست. راه عبارت از چیزی است که اگر سالک آن را طی کند به مقصد می‌رسد؛ پس مقصدی در کار هست و اینکه گفته شد آنها که بیراهه می‌روند راه نیست، برای آن است که اگر کسی از راه مستقیم جدا شد و به تهِ دره پرت شد، آنجا هم بالأخره کسی هست که او را کیفر بدهد، يك مبدأ جهانی هست که در آنجا هم حضور و ظهور دارد و او را کیفر می‌دهد، اینکه دست و بالش می‌شکند بر اساس نظامی است.

مطلب بعدی آن است که در همین آیه فرمود: ﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ﴾؛ یعنی چه آنها که در راه مستقیم‌اند، چه آنها که بیراهه می‌روند دست و بالش می‌شکند همه به خدا می‌رسند، هیچ موجودی نیست که به «لقاء الله» نرسد و خدا را نبیند. در ذیل همین کریمه فرمود: ﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا﴾، نه مرجع فقط مؤمنین صالح؛ بلکه صالح و طالح همه به لقاء حق می‌رسند. در سوره مبارکه «انشقاق» به این معنا تصریح کرده است آیه ششم سوره «انشقاق» این است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛ آن‌گاه فرمود هر کاری بکنی، هر راهی بروی بالأخره به خدا می‌رسی، سعی کن بهتر، آسان‌تر، نزدیک‌تر به خدا برسی! اگر نرفتی تو را می‌برند؛ یا با ﴿حُذُوهُ فَغُلُوهُ﴾<sup>۳</sup> می‌برند که آنجا می‌گویی ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسْمِعْنَا﴾<sup>۴</sup> یا با راه دیگر با وضع دیگر می‌برند. این چنین نیست که مؤمنین فقط به «لقاء الله» برسند کافران به «لقاء الله» نرسند نه همه می‌رسند؛ منتها فرق این است که مؤمن در صراط مستقیم است با اعضای سالم است با نفس سالم است سریع‌تر می‌رود، بهتر می‌رود و جلوتر می‌رود و در صف مقدم جا می‌گیرد

۲. سوره مؤمنون، آیه ۷۴.

۳. سوره انشقاق، آیه ۳۰.

۴. سوره حاقه، آیه ۱۲.

﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ است، ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾؛<sup>۵</sup> اما کافران به سختی می‌رسند، دورتر می‌نشینند، دیرتر می‌رسند، ﴿يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾<sup>۶</sup> هستند، از همان دور می‌گویند ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا﴾، این دو فرق مهم. فرق اساسی این است که مؤمن جمال حق را می‌بیند با خدای «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» ملاقات می‌کند، کافر جلال حق را می‌بیند با خدای «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ»<sup>۷</sup> ملاقات می‌کند. کافر خدا را به عنوان ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾<sup>۸</sup> ملاقات می‌کند، خدای قهار را می‌بیند می‌گوید ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا﴾، مؤمن خدای رحمان را می‌بیند که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ یا ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾<sup>۹</sup>. آنها که دورند بعضی از چیزها را می‌بینند بعضی از چیزها را نمی‌بینند، آنهایی که نزدیک‌اند همه را می‌بینند؛ لذا آنها که دورند چون جهنم را می‌بینند، قهر خدا را می‌بینند، خدای منتقم را می‌بینند، خدا را به عنوان «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» می‌بینند، جمال حق و نعمت حق که در آن عالم فراوان است نمی‌بینند؛ لذا کورند: ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾<sup>۱۰</sup> اینها از خدای رحمان محجوب‌اند، از خدای جمال جمیل محجوب‌اند، از خدای «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» محجوب‌اند، از خدایی که ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۱۱</sup> دارد محجوب‌اند، ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ دارد محجوب‌اند و مانند آن؛ این فروق فراوانی است بین مؤمن و کافر، وگرنه این چنین نیست که کافر در قیامت نرود به لقای حق و برای او حق روشن نشود و نبیند و نگوید ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا﴾ این چنین نیست. این جهنم را که می‌بیند این طور نیست که يك گودال آتش را ببیند، گودال آتش هم در دنیا فراوان بود، او با اینکه کور است با چشم جان، خدا را به عنوان قهار می‌بیند؛ یعنی این کافر در قیامت با همین بدن محشور می‌شود، منتها چشم ندارد، طوری است که هر که

۵. سوره قمر، آیه ۵۴ و ۵۵.

۶. سوره فصلت، آیه ۴۴.

۷. مصباح المنهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۷۸.

۸. سوره سجده، آیه ۲۲.

۹. سوره قیامت، آیه ۲۲ و ۲۳.

۱۰. سوره مطففین، آیه ۱۵.

۱۱. سوره بقره، آیه ۲۵؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵.

او را ببیند می شناسد که فلان کافر و فلان منافق است؛ منتها اعماست که ﴿وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾<sup>۱۲</sup> است کور محشور می شود. چون این چشم که خدا را نمی بیند این شخص کور محشور می شود، همین کور می گوید خدایا دیدم ﴿رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَصَمِعْنَا﴾؛ چون آنجا را باید با چشم جان دید نه با چشم جسم، همین کور می گوید من دیدم. مؤمن هم که بیناست و چشم ظاهر دارد با چشم ظاهر که نیست، او ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ﴾ نه «عیونٌ یومئذٍ ناظرة»، او با همان ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾<sup>۱۳</sup> با همان وجه که چهره جان است خدا را می بیند.

این آیه ششم و هفتم سوره «انشقاق» می گوید: در هر حال شما می روید و ترا می برند و خلاصه می رسی، چه بهتر که زودتر بروی، بهتر بروی، جلوتر جا بگیری، همه رحمت های الهی را ببینی و گرنه ﴿يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾ می شود، فقط قهر را می بینی. ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ \* فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ \* فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا \* وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا \* وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ \* فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا﴾<sup>۱۴</sup> این دوتا ﴿أَمَّا﴾ تفصیل همان متن است، فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛ اگر کسی اهل ثواب و اطاعت بود، نامه اعمال را به دست راست می گیرد؛ یعنی اصحاب میمنت است، و گرنه راست و چپ آنجا مطرح نیست. مؤمن «كَلَّمَا يَدِيهِ يَمِينٌ»<sup>۱۵</sup> است، هر دو دستش راست است؛ یعنی او اصحاب یمن است، اصحاب برکت است با میمنت کار می کرده است. کافر هر دو دستش چپ است. منظور از چپ در مقابل راست است؛ راست یعنی «یَمِين، یُمن، میمنت، میمون و مبارکه» که در اول سوره مبارکه «واقع» تبیین شده است. عده ای اصحاب میمنت اند، عده ای اصحاب مشئمت اند؛ «شئامت، مشئوم، زشت، زشتی» و مانند آن اند. کافر دست راست او هم چپ است؛ چون با دست راست هم معصیت می کرد همان طوری که با دست چپ معصیت می کرد. مؤمن دست

۱۲. سوره طه، آیه ۱۲۴.

۱۳. سوره روم، آیه ۳۰.

۱۴. سوره انشقاق، آیات ۶-۱۱.

۱۵. المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۰.

چپ او هم راست است؛ برای اینکه با دست چپش هم خیر و یمن و برکت دارد همان طوری که دست راست او خیر و یمن و برکت دارد، و گرنه راست و چپ که مطرح نیست، یمن و شمال، یمن و یسار است این چنین که مطرح نیست. درباره مؤمنین وارد شده است «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»<sup>۱۶</sup> و درباره ذات اقدس الهی هم که دارد ﴿خَلَقْتُ بِيَدَيَّ﴾ آنجا هم وارد شده است «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٌ».

پس هر انسانی به لقای حق می رود چه بخواید چه نخواهد؛ منتها عده ای اصحاب یمن اند زودتر و آسان تر، آنها کسانی بودند که ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾<sup>۱۷</sup> عده ای اصحاب مشئمت اند، آنها کسانی هستند که ﴿يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾. این آیه مبارکه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ﴾، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ نشان می دهد که مقصدی هست که همگان به آن مقصد می رسند یا سریع تر می رسند یا بطی تر می رسند. پس اگر سعادت و شقاوتی هست همه آنها باز به لقای حق بار می یابند؛ منتها یکی دور و یکی نزدیک.

مطلب بعدی آن است که چون راه هست و پایان راه لقای حق است، حالا باید برگردیم به صدر آیه که آن راه کجاست؟ آیا راه لقای خدا هم نظیر راه کعبه و مانند آن يك راه زمینی است یا راه دیگری دارد؟ می فرماید نه؛ نظیر راه مکه و کعبه و مانند آن نیست که يك راه زمینی باشد انسان آن راه زمینی را طی کند به خدا برسد؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ از جانتان جدا نشوید مگر نه آن است که ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ﴾ جانتان را تقویت کنید به لقای حق می رسید. اگر عده ای بصیر هستند، بینا هستند چشم جانشان بیناست، اگر عده ای کورند چشم جانشان

۱۶. قرب الإسناد (ط - الحدیث)، النص، ص ۳۰۹.

۱۷. سوره بقره، آیه ۱۴۸؛ سوره مائده، آیه ۴۸.



کور است که ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛<sup>۱</sup> پس قلبی که ﴿فِي الصُّدُورِ﴾ است یا اعماست یا بصیر است، شما بکوشید همین جانتان را رعایت کنید. این جان يك بخش اخلاق دارد، يك بخش اعمال دارد؛ این بخش اخلاق و اعمال را در سوره «شمس» مشخص کرده است که فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا \* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۲</sup> این چنین نیست که سرمایه‌ها را خدا به انسان نداده باشد و از انسان توقع سیر و سلوک داشته باشد، هم راه اخلاقی را به ما نشان داد هم راه عمل صالح را؛ عمل صالح همان فجور و تقواست که به ما آموخت، به وسیله آن فجور و تقوا اخلاق پیدا می‌شود؛ چون اخلاق ملکه است، ملکه در اثر تکرر عمل پیدا می‌شود و عمل را هم به ما آموخت. پس با فجور و تقوا، تزکیه یا خیمه پیدا می‌شود یا «تدسیه» پیدا می‌شود. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ «تدسیه» در مقابل همان تزکیه است و این «تدسیه» یا تزکیه به وسیله فجور و تقوا پیدا می‌شود و فجور و تقوا همه هم به نفس برمی‌گردد، فجور نفس، تقوای نفس، و يك زاد در قرآن کریم هم آمده است نه بیش از یکی که ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾<sup>۳</sup>. پس تحصل اولاً راه هست، ثانیاً مقصد هست، ثالثاً آن مقصد خداست، رابعاً همه به سراغ او می‌رویم؛ منتها بعضی دست و پا شکسته و کور، بعضی‌ها دست و پا سالم و بصیر، بعضی‌ها جلو بعضی‌ها دنبال، بعضی‌ها جمال را می‌بینند بعضی جلال را می‌بینند، بعضی‌ها با اینکه سر و صدای جهنم به قدری است که از فاصله چندین فرسخ به گوش يك عده می‌رسد مؤمنینی که بخواهند از کنارش رد بشوند ﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾<sup>۴</sup> خَالِدُونَ؛<sup>۴</sup> اصلاً صدای جهنم به گوش آنها نمی‌رسد، صحنه قیامت که اصلاً «ساهره» است ﴿فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾ اینها در کمال آرامش‌اند. «ساهره» به آن سرزمینی که می‌گویند که اصلاً خواب در آن سرزمین نباشد، سرزمینی که

۱. سوره حج، آیه ۴۶.

۲. سوره شمس، آیات ۷ - ۱۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۰۲.

همه‌اش مار و عقرب باشد کسی خوابش نمی‌برد. «سَهَر» یعنی بیداری، «سَاهِرَه» یعنی بیدار. اگر سرزمینی گداخته و داغ و پر از مار و عقرب باشد، زیر پای آدم مثل مس گداخته باشد و از هر طرف هم مار و عقرب باشد، کسی خوابش نمی‌برد؛ این گونه از اراضی را می‌گویند «سَاهِرَه»، معانی دیگری هم برایش هست که در حقیقت خود زمین بیدار است؛ اما زمینی که ﴿فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾، در چنین زمینی عده‌ای کاملاً راحت‌اند اصلاً احساس خطر نمی‌کنند: ﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾.<sup>۱</sup>

بنابراین راه برای اینکه انسان این مسائل را طی کند همان راه نفس است و راه نفس را هم در آیات دیگر مشخص کرد که ﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ﴾<sup>۲</sup> و چیزهایی که این راه نفس را تقویت می‌کند، هم در کتاب و سنت مشخص شد و چیزهایی که انسان را از سیر در راه نفس باز می‌دارد، آنها هم مشخص شد. در همین بیان نورانی حضرت امیر بیان معروفی هم هست مشخص می‌کند که چه چیزی باعث می‌شود انسان این راه را به آسانی طی کند و چه چیزی باعث می‌شود که انسان این راه را به کندی طی کند. در خطبه ۴۲ همان جمله معروف است که «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»؛ «آخرة» در حقیقت رجوع به همان مبدأ است؛ اگر کسی به میل خود عمل می‌کند یعنی معبود او خدای اوست، دیگر فرض ندارد کسی به میل خود عمل بکند و خدا را در نظر داشته باشد، همان آن خدا را فراموش کرده است. اینکه در بعضی از روایات آمده است که «لَا يَزْنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»<sup>۳</sup> ناظر به این قسمت است که در حین عصیان، انسان متذکر نیست، در حین

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۵.

۳. قرب الإسناد (ط - الحدیثة)، النص، ص ۲۹۹.

معصیتِ حق، انسان او را فراموش کرده است؛ نه فراموش کرد یعنی یادش نیست، عمداً از یادش برده است، این است که بد است.

در آن اوایل بحث ملاحظه فرمودید اگر کسی یادش رفته باشد که کتاباً و سنتاً رفع عقاب شد، هم «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ»<sup>۱</sup> این را گرفته، هم «لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»<sup>۲</sup> شاملش شده. این فراموشی عمدی است که خطر دارد؛ یعنی با اینکه خدا را می‌داند بی‌اعتناست؛ این را می‌گویند «تناسی». «تناسی»؛ یعنی خود را به نسیان زدن. در شماره ۴۰۵ کلمات قصار حضرت امیر به عمار یاسر می‌فرماید: «دعه»؛ یعنی مغیره بن شعبه را رها کن! «فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ»؛ فرمود: او از دین يك سلسله چیزهایی را گرفته که به دنیای او به درد می‌خورد، او عمداً دارد اشتباه می‌کند يك سلسله اموری را بر خودش پوشانده است، خودش را دارد فریب می‌دهد، يك سلسله بهانه‌هایی را گرفته که آن لغزش‌های خود را توجیه کند. شما می‌بینید هر معصیتی يك موارد استثنایی دارد؛ روزه خوردن معصیت است مگر کسی روزه برای او ضرر داشته باشد؛ غیبت کردن حرام است مگر در موارد استثنایی که تجویز شده است. می‌فرماید: این مغیره بن شعبه آن موارد استثنایی را یاد گرفته که کارهای خودش را توجیه کند، او عمداً دارد اشتباه می‌کند. کدام گناه است که مورد استثنا ندارد گناههای عملی؟ فرمود اینها مُسْتَثْنَات را یاد گرفتند که کار خودشان را توجیه کنند. او می‌خواهد عمداً اشتباه بکند و گرنه این چنین نیست که خدا از یاد کسی برود. اینکه فرمود: «اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ»<sup>۳</sup> همین است؛ همان: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»<sup>۴</sup> طول آرزو انسان را از آخرت باز

۱. تحف العقول، النص، ص ۵۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

می‌دارد، آرزوهای طولانی نمی‌گذارد انسان به فکر غد باشد که اگر کسی به فکر ماه آینده یا سال آینده است دیگر به فکر فردا نیست، فردا عمداً از یاد رفته.

این راهها رفتنی است و کسانی که این راه را رفتند هم خود حضرت امیر مشخص می‌کند می‌فرماید فرق من با دستگاه امویان این است که یاد مرگ نمی‌گذارد من به فکر لعب و لهو باشم و فراموشی آخرت باعث شد که آنها به فکر لهو و لعباند این نمونه‌ها را هم ذکر می‌کنند، چه کسانی به این مطلب رسیده‌اند، در همان خطبه ۸۴ درباره عمرعاص می‌فرماید: «أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ»؛ چون من به یاد مُردنم از لهو حیات که دنیاست پرهیز می‌کنم. «وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسْيَانُ الْآخِرَةِ»؛ چون آخرت یادش رفته او حق نمی‌گوید. «إِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسْيَانُ الْآخِرَةِ إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتِيَّةٌ وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيحَةً». اینها راههایی است که مشخص می‌کند که چطور انسان به یاد خدا باشد و چطور به یاد خدا نباشد.

پس عمده آن است که طریق معرفت نفس را ما از یاد نبریم که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ این مراقبه و محاسبه نشان می‌دهد که انسان سر جای خود هست یا سر جای خود نیست. اگر خود را به عنوان عبد ذلیل می‌شناسد بداند سر جای خودش هست و اگر خدای ناکرده خود را طلبکار می‌داند می‌گوید که من هستم که این کمال را پیدا کردم معلوم می‌شود بیگانه آمده. تا سخن از من است حرف شیطان است این ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾<sup>۱</sup> این اصل کلی است من بهتر از اویم. تا سخن از من است؛ معلوم می‌شود انسان سخنگوی شیطان است ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾؛ تا سخن از ﴿هُوَ الْحَقُّ﴾ است انسان می‌شود عبد. اگر قرآن میزان است و نور است، نه در میزان بودن او تردید است نه در نورانیت او، این يك چیز روشنی استغ این‌چنین نیست که راه طیّ نفس و معرفت نفس پیچیده باشد. شما ملاحظه می‌فرمایید این کتاب، کتاب علمی مصطلح حوزوی نیست که يك خواص بیایند درس بخوانند بفهمند، کتابی

است ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾؛<sup>۱</sup> البته هر کسی جلوتر برود معارف دقیق تری را درك می کند؛ اما همه می توانند این راه را طی کنند. حالا اگر کسی کمالی را خدا به او داد او باید بگوید ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾؛ خیلی ها به سراغ تحصیل این کمال خواستند بروند و نصیبشان نشد؛ چه کسی این کمال را به او داد؟ ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾؛<sup>۲</sup> این از آن اصول کلیه است که ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾؛ دیگر انسان نمی گوید «انا أعلم منه»، «أنا أعدل منه»، «أنا أحسن منه»، «أنا خير منه». تا سخن از «أنا» است معلوم می شود «نُطَقَ بِالسَّيِّئَةِ» هست، اینها می شود میزان. تا سخن از ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ است؛ معلوم می شود انسان سر راه است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾.

اما حالا ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ به چه معناست؟ این نه به آن معناست که شما کاری به دیگران نداشته باشید چون اصلاً اساس دین بر محور: ﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾<sup>۳</sup> است این اساس دین است این از آن بهترین شاخصه های دین است که خدای سبحان به رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من و پیروانم مردم را با برهان و بینایی به دین دعوت می کنیم؛ این شاخصه دین است، این نه تغییر پذیر است، نه تخصیص پذیر است، نه نقص پذیر است و مانند آن. لسان آن آبی از این امور است؛ ﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾، این اصل کلی، این اصل کلی با سایر آیات امر به معروف و نهی از منکر تشریح شد: ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۴</sup> شارح این است، ﴿الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۵</sup> شارح این است، ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۶</sup> شارح این

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۴؛ سوره آل عمران، آیه ۴.

۲. سوره نحل، آیه ۵۳.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

۵. سوره توبه، آیه ۱۱۲.

۶. سوره توبه، آیه ۷۱.

است، ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾<sup>۱</sup> شارح این است و سایر مواردی که ما را به امر به معروف دعوت می‌کند. این متن است که ﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾. ما بگوییم که این ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ مثلاً مَخَصَّص آن است یا مقید آن است یا ناسخ آن است، این چنین نیست. لسان آن کریمه از همه این امور اِبا دارد بلکه معنایش آن است که اگر شما ﴿عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ بودید و مردم را دعوت کردید و اتمام حجت کردید نیامدند، دیگر ﴿لِيَهْلِكَ مَن هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَن حَى عَن بَيِّنَةٍ﴾<sup>۲</sup> دیگر به شما آسیب نمی‌رسد. این هم می‌گوید که «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو»، سخنی است باطل برای اینکه اگر دیگران گمراه شدند شما سر راهتان بودید آسیب نمی‌بینید و هم می‌گوید که دیگران را هدایت نکن اگر نشدند خودت را به هلاکت نرسان ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ شما تمام کارهایت را رها بکنی که کسی را به مقصد برسانی این لازم نیست؛ بالأخره رهبری دیگران، هدایت دیگران يك راه متعارف معقولی دارد، آن راه متعارف و معقول را که حکمت است و موعظه حسنه است و جدال احسن است طی کن از آن به بعد ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ این اهتدای شما فرع بر آن است که به ﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ عمل شده باشد. اگر کسی در اوایل راه است همان محیط خانوادگی‌اش را با ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ باید عمل کند، اگر در اواسط راه است در حدّ بیشتر، در اواخر راه است، در حدّ وسیع‌تر. این ﴿إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ یعنی «إِذَا عَمَلْتُمْ بَمَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ (عليه آلاف التحية والثناء)» اهتدای شما به این است که ﴿عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ دعوت بکنی.

پس ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ و هیچ کس نمی‌تواند بگوید من خودم را نمی‌شناسم چه کنم آدم خوبی باشم؛ این چه کنم آدم خوبی باشم نشانه‌اش آن است که ما خودمان را گم کردیم. این در یکی از بیانات نورانی حضرت امیر هست، این روایاتش را شاید سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) در ذیل همین

۱. سوره طه، آیه ۱۳۲.

۲. سوره انفال، آیه ۴۲.

آیه ۱۰۵ نقل کرده باشد که حضرت می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا»<sup>۱</sup> من تعجبم که دیگران به سراغ پیدا شدن گمشده‌های خود می‌روند، يك قلم یا يك دفتر از اینها گم می‌شود از این و آن سؤال می‌کنند که قلم را گم کردم، دفترم را گم کردم کجاست؟ «وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا»، خودش را گم کرده نمی‌رود پیدا کند نمی‌رود از صاحب‌دل سؤال کند که آقا من خودم را گم کردم نمی‌دانی من کجا هستم که مرا سر جایش بنشانی؟

انسان باید برود بگردد ببیند سر جای خودش هست یا نیست؟ سر اینکه به سراغ قلم یا دفتر می‌رود و «انشاد ضالّة» دارد این است که قلم جای معینی دارد، دفتر جای معینی دارد اگر این دفتر در جای معین نبود معلوم می‌شود گم شد. ما باید برویم به سراغ نفسمان ببینیم در جای خودش هست یا نیست، اگر سر جای خودش بود شکر کنیم که گم نشد، اگر سر جای خودش نبود باید برگردیم پیدایش کنیم بیاریم سر جایش بنشانیم. تا سخن از ﴿أَنَا﴾ است این ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ است همین است. شما در این جریان آیه طالوت و جالوت و جریان مبارزه حضرت داود ملاحظه فرمودید، آنجا گفتند که این سخن آن اکثری متکثرین این بود: ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾<sup>۲</sup> گفتند این سخنگوی شیطن است، ما از او بهتریم. ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾ این حرف، حرف شیطان است. اما اگر سخن از من از او بهترم نیست، من آماده‌ام که وظیفه‌ای که دارم انجام بدهم اگر وظیفه من به من ارجاع شد من کوتاهی نمی‌کنم؛ اما من از او بهترم ممکن است کسی از دیگری عالم‌تر باشد؛ اما در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید علم برای او نیست؛ حالا هیچ آینه‌ای حق دارد بگوید من از آن آینه دیگر زیباترم، برای اینکه جمال زیباتری در من تابید، هیچ حق ندارد بگوید. اگر يك درخت پرثری در آینه منعکس شد یا درخت دیگری هم هست به نام پرتیغ، در آینه دیگر منعکس شد این آینه می‌تواند بگوید من از آن آینه بهترم؟ آخر تو که آینه هستی که ثمربخش نیستی، تو نشانه يك درخت

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۰.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۴.

مُثْمِرِ هستی آن نشانهٔ يك درخت غیر مثمر، در درون تو که چیزی نیست. لذا هیچ فرض ندارد که کسی آینه‌ای باشد بعد مجاز باشد بتواند بگوید ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾. آن ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ شیطن، برای آن است که اصلاً او شناخت؛ یعنی آن جنبهٔ کمال آدمی را شناخت. حالا بر فرض اگر کسی اعلم از دیگری بود، اعدل از دیگری بود او مجاز است بگوید من از او بهترم یا این باید کار خودش را انجام بدهد دیگر بقیه که وظیفه او نیست؛ لذا فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ مواظب جانتان باشید.

حالا روایاتی که در ذیل این آیه کریمه سیدناالاستاد در المیزان در ذیل همین آیه ۱۰۵ سورهٔ مبارکه «مائده» نقل کرد آن روایات را ملاحظه بفرمایید! <sup>۱</sup> یکی از آن غرر روایات آن است که در تحف العقول <sup>۲</sup> است آن را هم ملاحظه می‌فرمایید که انسان خیلی لازم نیست به دنبال زید و عمرو بگردد. اگر واقع سر جای خود باشد، خدای خود را به همان مقداری که میسور اوست و مقدور اوست ﴿أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾ هست می‌تواند ببیند و بگوید ﴿بَلَى﴾ و لذت ببرد. اگر به خدا گفت ﴿بَلَى﴾، دیگر به موجودات دیگر «لا» می‌گوید. در بحث قبل ملاحظه فرمودید این يك قصهٔ تاریخی نیست مثل طوفان نوح؛ این همیشه هست. الآن ما بخواهیم سری بزنی به این نشئه: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾، کاملاً راه باز است. اما اگر بخواهیم به جریان طوفان نوحی سری بزنی يك راه تاریخی است بسته است، آن سرزمین از بین رفت يك چیز زمان‌داری است؛ اما این ﴿وَإِذْ أَخَذَ﴾ که در تاریخ نیست که مثلاً در فلان سال میلادی یا فلان سال هجری شمسی یا فلان سال هجری قمری از ما پیمان گرفتند که این يك اذن زمانی که نیست، الآن هم راه باز است؛ اگر الآن راه باز است، چرا سری بزنی و ﴿بَلَى﴾ نگوئیم؛ پس الآن راه باز است.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۶۲ - ۱۷۸.

۲. تحف العقول، النص، ص ۳۲۶.